

امامت علی علیه السلام و توجیه‌های مخالفان

محمدحسن قدردان قراملکی*

چکیده

این نوشتار به این پرسش پاسخ می‌گوید که چرا اهل سنت با وجود نصوص فراوان بر امامت حضرت علی علیه السلام، آن حضرت را از مقام امامت و خلافت حذف کردند؟ نویسنده با استقراء در آثار اهل سنت و نیز در آثار برخی معاصران، به ده توجیه دست یازیده و در ذیل آن‌ها به بررسی این توجیه‌ها پرداخته است.

واژگان کلیدی: شیعه، اهل سنت، صحابه، امامت، نسخ امامت، خلافت بلافصل و مع الفصل، اصل نصب، اصل ترتب و اولویت، بیعت، ولایت معنوی، سکولار.

مقدمه

امامیه درباره امامت حضرت علی علیه السلام و دیگر امامان، مدعی وجود نص و پی‌آمد آن، اصل نصب هستند. ادعای نص را برخی از اهل سنت نیز پذیرفته‌اند، ولی دغدغه هر مسلمان در این زمینه این است که چرا اکثر مسلمانان و صحابه با وجود نص بر امامت حضرت علی علیه السلام، از آن عدول کردند و به جای آن حضرت، سه خلیفه دیگر را بر مسند حکومت نشانند؟ آیا اکثریت مسلمانان آن عصر و اهل سنت امروزی، برای این اقدام خود توجیهی داشتند؟ آیا توجیه آنان مستدل و منطقی است؟

ما در این مقاله با فحص در آثار اهل سنت و برخی شیعیان، به استخراج توجیه‌های مختلف و نقد آن‌ها پرداخته‌ایم.

* استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

تاریخ دریافت: ۸۶/۷/۲۴ تأیید: ۸۶/۸/۱۴

توجیه یکم: بیان افضلیت و احقیقیت

مخالفان اصل نصب، یعنی اهل سنت که نمی‌توانستند اصل ورود روایت‌های فراوان نبوی یا روایت‌های خود امام علی علیه السلام - اثبات کننده اصل نصب - درباره امامت حضرت علی علیه السلام را انکار و رد کنند، به توجیه چنین احادیثی دست یازیدند.

یکی از این توجیه‌ها آن است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با این حدیث‌ها و بیان فضایل امام علی علیه السلام در امر امامت، در مقام تعیین و انتخاب خلیفه خود به صورت قطعی و در قالب یک دستور دینی نبوده است، بلکه در پی معرفی برتری حضرت علی علیه السلام به امر امامت از دیگر اشخاص بوده است. پس نصبی برای علی علیه السلام در امر حکومت، صورت نگرفته است.

ابن‌ابی‌الحدید این توجیه را به معتزله بغداد نسبت می‌دهد. (۱۳۷۸ق: ج ۲، ۲۹۶)

وی همچنین گزارش می‌کند که استادش شیخ ابوالقاسم بلخی و شاگردان وی نیز بر این رأی بوده‌اند. (همان)

همو درباره این کلام علی علیه السلام که فرمود «قطعوا رحمی ... اجمعوا علی منازعتی امرأ هو لسی» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۳) می‌نویسد: اصحاب ما (معتزله) چنین نصوصی را بر افضلیت و احقیقیت حمل کردند. (همان، ج ۹، ص ۳۰۷)

وی در جای دیگری، این توجیه را بهترین مذهب و دیدگاه مختار خود توصیف می‌کند. (همان، ج ۲، ص ۲۹۷)

برخی از معاصران نیز به این رأی معتزله گراییده‌اند. طرفداران این دیدگاه، برای اثبات نظریه خود به نصوص حضرت علی علیه السلام تمسک جستند که در آن‌ها حضرت به احقیقیت خود برای حکومت و خلافت تأکید و تصریح داشته است. (قلمداران، بی‌تا: ۹۵ و ۹۶؛ ۱۳۸۵ ق: ص ۹ - ۱۴۱؛ قبانچی، ۲۰۰۴ ق: ص ۱۳۶)

نقد و نظر

۱. اجتهاد در مقابل نص

در پاسخ باید گفت این توجیه مصداق بارز «اجتهاد در مقابل نص» است؛ به این معنا که روایت‌های نبوی با واژگان مختلف ظاهر، بلکه نص در جعل و انشاء امامت، خلافت و حکومت علی علیه السلام است که برای یادآوری آن، عنوان برخی روایت‌ها گزارش می‌شود:

«علی... امام اولیائی»؛ «انک... امام من آمن بی»؛ «فانه امام امتی و خلیفتی علیهم من بعدی»؛ «ان امامکم علی»؛ «انه امام خلقی»؛ «یا علی انت امام المسلمین و امیر المؤمنین»؛ «انک لحجة الله علی خلقه»؛ «امرنا رسول الله ان نسلم علی علی بامیر المؤمنین»؛ «یا ایها الناس ان الله امرنی ان انصب لکم اماما...»؛ «انک لحجة الله علی خلقه و خلیفته علی عباده»؛ «من کنت مولاہ فعلی مولاہ»؛ «ان هذا اخي و وصی و خلیفتی فیکم فاسمعولہ و اطیعوه»؛ «اخترت لک علیاً فاتخذہ خلیفة و وصیاً»؛ «هو خلیفتی من بعدی»؛ «یا علی انت الامام و الخلیفة بعدی». (ابن ابی الحدید، همان: ج ۳ و ۹۸؛ ابن عساکر، ۱۴۱۷ هـ ق: ج ۴۲، ص ۵۶ - ۴۱ و ۳۰۳، ۳۳۰، ۲۹۱، ۲۷۰؛ بغدادی، ۱۴۷۱ هـ ق: ج ۱۴، ص ۹۹؛ ابن خلدون، ۱۴۲۱ هـ ق: ج ۲، ص ۴۸۴؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۰)

اگر کسی بدون حب و بغض و پیش داوری و از روی انصاف و وجدان به این نصوص نظری بيفکنند، به روشنی در می یابد که این نصوص، نص و قطع در مقام جعل و انشاء حکم امامت و خلافت امام علی هستند. آیا این منصفانه است که بگویم پیامبر ﷺ تنها در مقام خبر دادن یا در مقام انشاء مقام امامت حضرت علی ﷺ بوده است؟ اینکه خداوند به پیامبرش امر می کند؛ اینکه پیامبر می فرماید: «أَنْصَبُ؛ مَنْ نَصَبَ كَرْدَمَ»؛ اینکه پیامبر می فرماید از او اطاعت کنید و ...، آیا دلیل قاطعی بر مقام نصب و انشاء نیستند؟! پس توجیه مخالفان، اجتهاد در مقابل نص است.

۲. تعارض با سیره امام ﷺ

توجیه یاد شده، افزون بر اینکه اجتهاد در مقابل نص و تحمیل نظر خواننده بر متن است، با مبانی و سیره نظری و عملی امام علی ﷺ نیز ناسازگار است. این احتمال ضعیف که مقصود حضرت از حق حکومت خویش، همان اولویت و اثبات افضلیت خویش بود و صلاحیت دیگر حاکمان را دست کم در درجه پایین تر و به اصطلاح، حد لازم و کف را قبول داشت، با مبانی و سیره آن حضرت متناقض است؛ زیرا آن حضرت بارها با عنوان های مختلف صلاحیت نداشتن سه خلیفه اول را آشکارا در بعضی موارد و کنایه وار در مواردی دیگر، بیان داشته است که بدان اشاره می شود.

الف) استمداد از یاران برای تشکیل حکومت: اگر به واقع پیامبر ﷺ برای حکومت حضرت، نصبی نکرده بود و سه خلیفه اول نیز صلاحیت لازم را داشتند، حضرت بر اساس چه انگیزه و ضرورتی از اصحاب پیامبر و یاران خود می خواست در رسیدن وی بر

حکومت او را یاری رسانند؟ از همین رو، حضرت شبانه با دختر پیامبر ﷺ، حضرت زهرا علیها السلام به درب خانه‌های صحابه می‌رفت و از آنان برای احقاق حق خویش کمک می‌خواست. (نهج البلاغه، خ ۲؛ ابن‌ابی‌الحدید، همان: ج ۲، ص ۴۷)

ب) تصریح به غصب حق خویش: حضرت در نهج البلاغه بارها از منع حق مسلم خویش از سوی افراد مشخصی سخن گفته است؛ گاهی از آنان به خداوند شکایت برده و گاهی آنان را ظالم و غاصب خوانده است. این تصریح‌ها با نظریه حق‌انگاری خلفای پیشین و حق‌انگاری خود متعارض است. (نهج البلاغه، خطبه ۳ و ۷۴؛ ابن‌ابی‌الحدید، همان: ج ۹، ص ۳۰۶)

۳. ناسازگاری با مواضع برخی صحابه و دیگر امامان

توجیه نصوص امامت بر احقیقت صرف، با برداشت و مواضع برخی صحابه بزرگ، مانند سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، مالک‌اشتر، ابن‌عباس و نیز مواضع دیگر امامان متعارض است؛ زیرا آنان به اصل نصب و حقانیت انحصاری امامت حضرت علی علیه السلام معتقد بودند که سخنان آنان در تاریخ ثبت شده است.

دلیل دیگر بر این برداشت صحابه، آنجایی است که امام علی علیه السلام در مواردی برای اثبات امامت و حکومت الهی خویش از طریق نصب پیامبر صلی الله علیه و آله، صحابه را سوگند می‌دهد که اصل نصب حضرت از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله را تأیید کنند؛ آنجا که خود همین صحابه، شاهد اصل نصب بودند. این مسئله در تاریخ ولایت حضرت به «مناشدات» تعبیر شده است. بر این اساس، گروهی از اصحاب نه تنها منکر چنین اصلی نشدند، بلکه آن را تأیید کردند. (ابن‌کثیر، ۱۴۱۹ ق: ج ۷، ص ۴-۳۷۱)

امامان دیگر به ویژه امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام که نزد شیعه و اهل سنت دارای منزلت خاصی هستند، جملگی بر اصل نصب و ستمگری در حق آنان تأکید داشتند. (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ ق: ج ۴، ص ۴۷؛ طبری، ۱۴۲۴ ق: ج ۵، ص ۴۰۲) تفصیل آرای برخی از صحابه درباره اصل نصب، در نقد شبهه بیعت با نامزد سقیفه و حمایت مردم و انصار از خلیفه اول در تاریخ ثبت شده است.

اعتراف توجیه‌کنندگان: ابن‌ابی‌الحدید در شرح خود می‌کوشد تمام نصوص حضرت را به بهانه‌های مختلف توجیه کند، ولی اعتراف می‌کند که اصل نصوص بر ادعای شیعه ظاهر است. (ابن‌ابی‌الحدید، همان: ج ۹، ص ۳۰۷)

۴. محذور بودن توجیه‌کنندگان میان علی علیه السلام و دیگران

معتقدان به فضائل و کمالات علی علیه السلام، در میان دو محذور دچارند؛ زیرا از سویی بنا به فضایل و کمالات انکار ناپذیر علی علیه السلام در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله، می‌بایست آن حضرت را باور کنند و به شخصیت الهی و حجیت گفتارش یقین داشته باشند. از سوی دیگر، اهل سنت بنا بر دیدگاه تجلیل و عدالت همه صحابه، فعل و رفتار آنان را عدالت و برابر کتاب و سنت توصیف می‌کنند.*

در این میان، این دو دیدگاه (ایمان به شخصیت والای حضرت علی علیه السلام و عدالت صحابه) در تعارض با هم قرار می‌گیرند؛ زیرا آن حضرت بارها از احقیقت خود به حکومت و گرفتن حق و ارث مسلم خویش (خلافت) و ظلم پیشگی برخی صحابه و بیش از همه دو خلیفه اول، شکایت کرده است. در این تعارض، برادران اهل سنت با توجیه خلاف ظاهر و نص حضرت علی علیه السلام، در واقع برخی صحابه را بر آن حضرت مقدم داشتند. این امر، اولاً برخلاف مبنای بعضی معتزله است که آن حضرت را افضل از همه صحابه می‌دانند؛ چون اگر به واقع به این مبنا معتقد باشند، باید جانب حضرت را بگیرند و به تخطئه بعضی صحابه پردازند؛ و ثانیاً توجیه یاد شده، با تأمل بیشتر به تخطئه خود آن حضرت - العیاذبالله - می‌انجامد؛ زیرا بارها حضرت از ظلم در حق خود و ربودن حق مسلم خویش سخن گفته است. لازمه توجیه یاد شده این است که غصب حق مسلم و انحصاری علی علیه السلام هرگز صورت نگرفته است و لازمه آن، متهم ساختن حضرت به دروغ‌گویی - العیاذبالله - است.

در حالی که بر عصمت حضرت علی علیه السلام و مقام ویژه آن حضرت در روایت‌های بسیار نبوی تأکید شده است. ابن‌ابی‌الحدید که یکی از این توجیه‌کنندگان است، خود عصمت حضرت را می‌پذیرد. (همان، ج ۶، ص ۳۷۶)

* خود ابن‌ابی‌الحدید به این محذور گرفتار بود. وی وقتی از استاد خود ابو جعفر یحیی بن محمد در توضیح خطبه ۱۶۳ «فانها كانت شحت علیها نفوس قوم» از کسانی پرسید که بر حق حکومت وی حمله کردند؟ و در جواب، گردانندگان سقیفه را شنید، به عنوان دفاع از صحابه گفت، نفس من اجازه نمی‌دهد آنان را به عصبان پیامبر صلی الله علیه و آله و دفع نص متهم کنم. ابو جعفر نیز در پاسخ گفت: نفس من نیز اجازه نمی‌دهد که پیامبر را به افعال امر امامت و رها گذاشتن امت خود متهم کنم. (همان: ج ۹، ص ۲۴۸ و ۲۵۰)

لازمه دیگر دیدگاه اهل سنت در توجیه یاد شده آن است که صحابه پیرو حضرت علی علیه السلام مانند سلمان و ابوذر و از همه مهم تر، شباب اهل الجنة، یعنی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به دلیل تصدیق حضرت علی علیه السلام، در مسئله خلافت، از حقیقت - العیاذ بالله - منحرف شده اند.

۵. لزوم پیروی از حقیقت؛ نه اشخاص

لازمه بحث های استدلالی، پیروی از گوهر حقیقت است. به بیان دیگر، ما باید فرزندان دلیل والی حقیقت باشیم، بدون توجه به اینکه آن حقیقت در دست کیست: «انظر الی ما قال و لا تنظر من قال»؛ «نحن أبناء الدلیل».

بر این اساس، اگر ما به واقع شخصیت علی علیه السلام را باور داریم و سخنانش را حقیقت می دانیم و چون نصوص نبوی و علوی بر انحصار امر امامت و حکومت به آن حضرت دلالت دارند، در این صورت باید از این حقیقت پیروی کرد؛ هر چند همگان با آن مخالف باشند، ولی اهل سنت از این حکم عقل فاصله گرفتند و چون دیدند لازمه نصوص متواتر فوق تخطئه برخی از اشخاص است، جانب شخصیت ها را بر حقیقت مقدم داشتند.

۶. دلالت نکردن اثبات شیء بر نفی ما عدا

یکی از دلایل طرفداران توجیه یاد شده تمسک به احادیث حضرت علی علیه السلام بود که در آن ها حضرت خود را «احق» به مقام خلافت از دیگران دانسته است. این استدلال بسیار سست است؛ زیرا برابر اصل عقلی که اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند، از احقیقت حضرت هرگز اصل نصب نفی نمی شود. به دیگر سخن، حضرت در موقعیت های مختلف برای اثبات امامت خویش دلیل اقامه کرده است. یکی از راه کارهای حضرت، اثبات احقیقت خود برای کسانی بوده است که به بهانه های مختلف مانند جوانی حضرت و با تجربه بودن خلیفه اول، در پی تضعیف موقعیت حضرت بودند. حضرت در جاهای دیگر به اصل نصب، به ویژه حدیث غدیر، حدیث منزلت، حدیث خلافت، حدیث امره المؤمنین استناد ورزیده است. بنابراین، برای تحلیل موضع حضرت در مسئله امامت، باید همه احادیث آن حضرت را دید و از احادیث دیگر غافل نماند.

توجیه دوم: کاندیداتوری برای خلافت

برخی دیگر برآند روایت‌های نبوی دال بر امامت حضرت علی علیه السلام، ظاهر، بلکه صریح در حکومت و امامت ایشان است، ولی این ظهور نه در حد جعل و انشاء به عنوان یک حکم شرعی، بلکه توصیه‌ای برای امت است که علی علیه السلام به عنوان خلیفه مورد نظر پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته است. با وجود این، امت حق انتخاب دارند و پیروی از انتخاب پیامبر کار پسندیده و مورد رضایت پیامبر است، ولی تخلف از آن در حد گناه مطرح نیست.

به دیگر سخن، پیامبر صلی الله علیه و آله در مقام معرفی نامزد مورد حمایت و علاقه خودش علی علیه السلام را بارها به مردم معرفی کرده است؛ چنان که امروزه احزاب یا شخصیت‌های سیاسی و دینی و اجتماعی برای مناصب مختلف نامزد مورد تأیید خود را معرفی می‌کنند. تفاوت این دیدگاه با دیدگاه پیشین (حمل بر احقیت) در این است که دیدگاه پیشین، علی علیه السلام را افضل از همه صحابه می‌داند و در عین حال، بر صلاحیت خلفای پیشین دست‌کم در حد کف اذعان دارد، ولی این دیدگاه چه بسا صلاحیت خلفای پیشین را نیز بر نتابد. در عین حال، منکر اصل نصب به معنای الزام شرعی است، بلکه چنان که گفته شده همه نصوص وارد در امامت حضرت علی علیه السلام را بر نامزدی حمل می‌کند. (قبانچی، ۲۰۰۴ق: ص ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۴۰ و ۱۳۶؛ ابن‌ابی‌الحدید، همان، ج ۲، ص ۵۹)

نقد و نظر

بیشتر نقدهای وارد بر دیدگاه افضلیت، بر این دیدگاه نیز وارد است که اینجا با اشاره می‌گذریم.

۱. اصالت تأسیسی و احترامی در قانون‌گذاری

قانون‌هایی که در قوه مقننه یا مقام قانون‌گذاری تصویب می‌شود، اصالت در تأسیس، انشاء و الزام دارد و کسی نمی‌تواند از یک قانون به بهانه الزام‌آور نبودن آن تخلف ورزد. نکته دیگر اینکه مقررات و احکام الزامی در قانون‌گذاری، بیشتر به صورت جمله خبریه به کار می‌رود که دلالت آن بر الزام و وجوب نزد حقوق‌دانان مسلم است. بیشتر احکام قرآن و سنت نیز به صورت جمله خبریه است که به تعبیر اصولیان در مقام وجوب است؛ مانند حکم عده زن مطلقه در آیه شریفه «وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ». (بقره (۲): ۲۲۸)

مبنای عرفی و حقوقی، اصل قانون‌گذاری و جعل حکم جدید و پس‌آمد آن الزام‌آور بودن آن است.

۲. ظهور و نص روایات در جعل و انشاء

روایت‌های امامت که از پیامبر ﷺ نقل شده است روشن می‌کند ظهور و نص آن‌ها در انشاء و جعل امامت حضرت علی علیه السلام، از سوی خداوند و به عنوان حجت شرعی است.

۳. تعارض با سیره حضرت

خطبه‌های حضرت علی علیه السلام صراحت دارد که خلفای پیشین، حق و مقام وی را غصب کرده و در حق ایشان ستم روا داشته‌اند. این رویکرد حضرت به خلفای پیشین با نظریه نامزد انگاری امامت سازگاری ندارد؛ زیرا در صورت معرفی حضرت علی علیه السلام به عنوان نامزد و بهترین رهبر مسلمانان، با انتخاب سه خلیفه اول هیچ غصبی در حق علی علیه السلام صورت نگرفته است. به دیگر سخن، لازمه قول به نامزدی - العیاذ بالله - تخطئه فرمایش حضرت علی علیه السلام مبنی بر غصب و ظلم در حق وی است.

۴. تفسیر سکولار از امامت

رویکرد دیگر به امامت، رویکرد سکولار است. ضعف چنین رویکردی تقطیع شأن و منزلت امامت است؛ در حالی که امامت در قرآن و روایت‌ها معنای جامع دارد و شامل ریاست دنیوی و دینی است.

اشکال‌های دیدگاه پیشین بر این دیدگاه نیز وارد است.

توجیه سوم: اختصاص امامت بر امر هدایت و مرجعیت علمی و دینی

به باور برخی، ماهیت امامت بر جنبه هدایتگری امام و به بیانی بر رهبری و مرجعیت دینی مردم استوار است از این رو، اگر بر نصب حضرت علی علیه السلام به عنوان امام از سوی پیامبر ﷺ روایت‌هایی نیز وارد شده باشد، ارزش دلالتی آن‌ها تنها در قلمرو امامت یعنی امر هدایت معتبر است و هرگز به مسئله حکومت و خلافت ناظر نیست.

به دیگر سخن، اگر مردم در امر هدایت و تفسیر آموزه‌های دینی مشکلی داشته باشند، یگانه مرجع رسمی معتبر و شرعی تفسیر دین، امامان هستند.

ابن ابی‌الحدید در توجیه حدیث نبوی «ان امامکم علی بن ابی‌طالب فناصره و صدقوه...» می‌نویسد:

يجوز أن يريده أنه امامهم في الفتاوى والأحكام الشرعية لا في الخلافة. (همان، ج ۳، ص ۹۸)

تحلیل و بررسی

اصل شبهه یاد شده به امامت اختصاص ندارد، بلکه طراحان آن نوعاً با طرح شبهه جدایی اسلام و سیاست، معتقدند تشکیل حکومت دینی به دست پیامبر ﷺ کار ویژه‌ای شخصی و نه دینی بوده است. این شبهه در زمان حاضر از سوی سکولارهای سنی و شیعی مطرح شده و پژوهشگرانی نیز پاسخ لازم را بدان داده‌اند.*

توجیه چهارم: اصل ترتب (دو مرحله و اولویت برای خلافت)

برخی امامت حضرت علی علیه السلام و وجود نصوص قرآنی و روایت نبوی درباره امامت و خلافت آن حضرت را می‌پذیرند، ولی بیان می‌دارند که این نوع امامت، اولویت اول از دو مرحله است. مرحله یا اولویت بعدی، تعیین خلیفه از سوی شورای حل و عقد و پیرو آن، بیعت است، ولی فعلیت و تنجز مرحله دوم، نه در عرض مرحله اول (نصب)، بلکه در طول آن است. (واعظ زاده خراسانی، بی تا: ص ۱۷۶)

تحلیل و بررسی

بخش اول این نظریه یعنی اینکه مسلمانان مکلف بودند امامت علی علیه السلام را که منصوب پیامبر صلی الله علیه و آله بود بپذیرند درست است، ولی بخش دوم آن، که می‌گوید خلافت خلفا به عنوان امری ثانوی و بر پایه بیعت و انتخاب مردم مشروعیت یافته است، پذیرفتنی نیست؛ زیرا بر این مدعا دلیل معتبری اقامه نشده است. برعکس، امیرمؤمنان علیه السلام بارها مشروعیت نداشتن خلافت خلفای پیش از خود را یادآور شده است. با این حال، آن بخش از کارهای خلفا که مورد تأیید امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، از مشروعیت برخوردار بوده است. البته این مطلب، تنها حسن فعلی - و نه حُسن فاعلی - را اثبات می‌کند.

توجیه پنجم: اصل ضرورت و حکم ثانوی

در قرائت پیشین، مرحله دوم (تعیین خلیفه با شورای اهل حل و عقد یا بیعت) بر

* . نگارنده نیز در دو اثر خود (سکولاریزم در اسلام و مسیحیت و آیین خاتم، فصل دوم از بخش سوم) به آن پرداخته است.

عصیان و تخطی از مرحله اول (نصب) مترتب بود، ولی قرائت جدید مدعی تحقق عصیان در صورت تحقق نیافتن مرحله اول است؛ یعنی بر این باور است که مرحله اول به عنوان حکم اولی مسلمانان و اسلام فرض شده است، ولی در صورت تحقق نیافتن آن مانند نبود بستر لازم برای خلافت امام منصوب، از باب ضرورت و به جا نماندن احکام اسلام، نوبت به تعیین خلیفه از طریق اهل حل و عقد و بیعت می‌رسد.

بنابر این قرائت، با تخطی از مرحله نخست هیچ عصیان و خلافی صورت نگرفته است.

یکی از معاصران در تبیین توجیه دوم خود می‌گوید:

دوم، نه به گونه مترتب و قبول تقصیر و مسئولیت مستبان اصلی، بلکه از باب ضرورت و عدم امکان عمل به اولویت اول و نبودن زمینه لازم برای پیاده کردن آن و عمل به نص... دیدگاه دوم، مستلزم قبول مشروعیت خلافت خلفا است. در شرایط خاصی که پیش آمده بود، به عنوان ضرورت و از باب رعایت مصالح اسلامی و حفظ کیان اسلام. (همان: ص ۱۸۱ و ۱۷۷)

تحلیل و بررسی

در تحلیل این توجیه باید گفت این صرف ادعاست که طراحان آن دلیلی برای آن ندارند. درباره استناد آنان به بیعت نیز می‌توان گفت که اولاً: لازمه نافرمانی از حاکم منصوب الهی، تخلف و عصیان است و ضرورت موجه و مغیر، ترک عصیان نمی‌شود. ثانیاً: مقصود از بیعت، بیعت با حاکم واجد شرایط، آن هم به نحو اتم است که مصداق بارز و منحصر آن علی علیه السلام بود. ثالثاً: حضرت مصداق جمعیت را مشخص نکرده است. چه بسا سخنان و رفتار آن حضرت بر تحقق نیافتن آن در خلفای معاصر خود دلالت می‌کند.

توجیه ششم: وابستگی امامت حضرت به اقدام

برخی به دلالت نصوص روایی نبوی بر امامت حضرت علی علیه السلام به معنای حکومت و خلافت معتقدند، ولی دلالت و به تعبیری تنجز و فعلیت یافتن آن را به اقدام حضرت علی علیه السلام برای به دست گرفتن حکومت متوقف می‌دانند؛ به این معنا که امامت و خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، شرعاً از آن حضرت است؛ به شرط اینکه خود حضرت با تشخیص مصلحت برای زمام‌داری خود و تصدی منصب خلافت، اقدام عملی کند، ولی در صورت ترک حکومت و اقدام نکردن برای حکومت، نصوص امامت حضرت ایستا می‌ماند. در

حقیقت، درباره تعیین حاکم اسلامی در این فرض (سکوت امام منصوب) نصی وارد نشده و مینا، حکومت مردمی و بیعت خواهد بود.

اما اینکه در مقام اثبات و درباره نحوه انتخاب خلیفه اول، آیا انتخاب مردمی و بیعت حقیقی صورت گرفته است یا خلافت آن به تعبیر خلیفه دوم «فلتنه» و ناگهانی بوده است، (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق: ج ۲، ص ۲۵ و ج ۱۷، ص ۱۶۶) پاسخ آن را باید از موضع دیگری پی گرفت. توجیه یاد شده مختار طیف خاص معتزله (بغدادیین) است. (ابن ابی الحدید، همان، ج ۳، ص ۹۹)

تحلیل و بررسی

۱. ادعای بدون دلیل

تقیید امامت و حکومت حضرت علی علیه السلام به فرض اقدام عملی آن حضرت برای حکومت، آن هم با مبارزه مسلحانه، ادعایی بدون دلیل است که نمی توان آن را از روایت ها فهمید. شاید بر همین اساس، موافقان این دیدگاه برای ادعای خود به روایتی استناد نکرده اند.

۲. اقدام عملی حضرت

نکته دیگر اینکه با مراجعه به رخدادهای روزهای نخست رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، روشن می شود که حضرت پی دستیابی به حکومت برآمد و برای این منظور نیز به اقدام های عملی دست زد؛ مانند درخواست یاری و بیعت مردم؛ مراجعه شبانگاه امام علیه السلام به همراه حضرت زهرا علیها السلام و دو سبط پیامبر علیهم السلام یعنی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به درب های صحابه خاص.

۳. توییح خلفای وقت

اگر حضرت هیچ رغبت و اقدامی برای حکومت نمی کرد، می بایست هیچ شکواییه ای نیز از حاکمان وقت اظهار نمی کرد؛ در حالی که نیم نگاهی به سخنان حضرت نشان می دهد آن حضرت، بارها از غصب حق خویش و توییح و نکوهش حاکمان وقت سخن گفته است که بخشی از آن ها پیش تر گذشت.

۴. لحاظ مصلحت اسلام

وقتی حضرت دریافت که برای گرفتن حکومت، یآوری کافی ندارد و اقدام عملی نیز نه تنها سودی ندارد، بلکه به تضعیف درخت نوپای اسلام خواهد انجامید، لذا از حق مسلم و

به تعبیر خود، ارث خویش گذشت تا اساس اسلام و وحدت مسلمانان حفظ شود و نقشه منافقان و مخالفان خنثی گردد. حضرت بارها به این امر تصریح کرده است.

توجیه هفتم: وابسته بودن امامت حضرت به بیعت مردم (مشروعیت سیاسی)

برخی به ورود نص درباره امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام معتقدند، ولی تحقق و تنجز امامت به معنای سیاسی و اجتماعی آن را به بیعت و رأی مردم وابسته می‌دانند؛ چنان که گفته‌اند:

در اسلام، حاکم و رهبر سیاسی با بیعت مردم با او، روی کار می‌آید... بلی تا مردم با حاکم بیعت نکرده‌اند، فرمان او گردن‌گیرشان نمی‌گردد، اما همین که با او بیعت به حکم‌رانی کردند، حکومت او برایشان مشروعیت پیدا می‌کند و اطاعت از او شرعاً واجب می‌گردد... به همین خاطر، رسول اکرم در صحرای غدیر از مردم برای علی علیه السلام بیعت گرفت و تنها به اعلان ولایت علی علیه السلام بر مردم اکتفا نکرد. بیعت به عنوان یک حق از جانب رهبر بر مردم، به حکومت او مشروعیت می‌بخشد. (واعظزاده خراسانی، بی‌تا، ش ۵ و ۶، ص ۱۷۱ و ۱۷۲)

نقد و نظر

روایت‌های بیعت نه تنها نافی اصل نصب در امامت به معنای خلافت و حکومت نیست، بلکه مؤید آن نیز است؛ زیرا در این روایت‌ها به حق مسلم و الهی حکومت حضرت تصریح می‌شود و از مردم خواسته می‌شود که با چنین شخصیتی بیعت کنند. به تعبیری بیعت مردم مسلمان با امام منصوب و منصوب یک واجب شرعی تلقی شده است. در اینجا نکته ظریفی میان مشروعیت الهی و سیاسی وجود دارد که نباید آن دو را خلط کرد و آن اینکه امامت و حکومت امامان منصوب از طریق وحی تعیین شده است و مصدر مشروعیت آن‌ها نیز مصدر دینی خواهد بود و مردم نیز به پیروی آنان در تمام عرصه‌ها مکلف هستند (مشروعیت الهی).

ولی منصوبان حکومت الهی برای اعمال حاکمیت دینی خود نباید از راهکار زور، اکراه و تحمیل حکومت خود بر مردم وارد صحنه شوند، بلکه راهکار عملیاتی کردن حق مشروع و دینی خود، انتخاب و رضایت مردم است که از آن می‌توان به «مشروعیت مردمی و زمینی» تعبیر کرد.

به بیان دیگر، در حکومت امامان دو نوع مشروعیت وجود دارد؛ یکی مشروعیت

آسمانی و الهی و دومی، مشروعیت مردمی و زمینی و به تعبیری، فاعلی و قرار دادی. بنابراین، حکومت حضرت علی علیه السلام یگانه حکومتی بود که دارای دو عنصر مشروعیت، یعنی نصب آسمانی و انتخاب مردمی بوده است. از این رو، آن حضرت در عرصه‌های مختلف به تناسب مخاطب، هم به نصوص دینی مانند حدیث غدیر و هم به بیعت استناد می‌کرد و استناد به یکی نافی دیگر نیست؛ زیرا اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند.

حاصل آنکه توجیه و تأویل نصوص امامت به معنای خلافت به فرض بیعت، با اصل نظریه امامت قابل جمع است، ولی شاخه‌های دیگر امامت، یعنی مقام مرجعیت علمی و دینی و ولایت معنوی با بودن یا نبودن انتخاب ارتباطی ندارد و امامت امامان از این حیث مطلق و کامل است.

توجیه هشتم: ادعای نسخ امامت علی علیه السلام

برپاکنندگان جریان سقیفه که در عمل علی علیه السلام را از صحنه حکومت و خلافت حذف کردند، برای توجیه اقدام خود و به اصطلاح برای مشروعیت بخشی به حکومت خود، به جعل حدیث از پیامبر پرداختند. ابوبکر ادعا کرد که پیامبر فرموده است پس از من، حکومت و نبوت در یک خاندان جمع نمی‌شود و چون علی علیه السلام از خاندان پیامبر است، امامت به او نمی‌رسد، ولی این گونه حدیث از پیامبر، نوعی عدول از تمامی احادیثی است که درباره امامت حضرت علی علیه السلام وارد شده است. ابوبکر وقتی استدلال‌ها و استنادهای منطقی حضرت علی علیه السلام درباره امامت خویش از پیامبر را شنید، گفت تمامی این سخنان حق است، ولی من پس از آن از پیامبر شنیدم که فرمود:

ما اهل بیت را خداوند برگزیده و ما را گرامی داشته و بر ما آخرت را بجای دنیا اختیار نموده است، همانا خداوند نخواسته در اهل بیت ما نبوت و خلافت را جمع کند.

«انا اهل بیت اصطفانا الله و اکرمنا و اختار لنا الآخرة علی الدنيا و ان الله لم یکن لیجمع لنا اهل

البیت النبوة و الخلافة». (سلیم بن قیس، ۱۳۸۱: ص ۱۵۳)

ابوبکر همین حدیث ادعایی خود را در پاسخ شیعیان علی علیه السلام مانند ام‌ایمن و بریده تکرار می‌کرد. (همان: ص ۱۵۷) این حدیث برای بیشتر عوام، تأثیر گذاشت و دست کم ایمان مردم را در حمایت از علی علیه السلام سست و برخی را نیز سرگشته کرد. چنان‌که طلحه در احتجاج بر حضرت علی علیه السلام دقیقاً به این شبهه استناد می‌کند و می‌گوید ما با حدیث ابوبکر

چگونه عمل کنیم؟ «فکیف نصنع بما ادعی ابوبکر و عمر و اصحابه ...». (همان، ص ۲۰۳)
 این توجیه در انحراف اذهان مردم اثر گذاشت؛ به گونه‌ای که امام صادق علیه السلام پس از
 سال‌ها با اشاره به این حرب، آن را عامل اشتباه مردم در تشخیص حق معرفی فرمود. «فقالوا
 صدقت قد قال ذلك رسول الله صلی الله علیه و آله ولكن قد نسخها فقال: انما اهل بیت ... فشیبوا علی العامة و
 صدقوهم». (همان، ص ۱۸۷)

برنقش این شبهه در توجیه و انحراف اذهان صحابه از حضرت علی علیه السلام به سوی ابوبکر،
 برخی از عالمان با انصاف اهل سنت نیز اذعان داشته‌اند؛ چنان‌که نقیب ابوجعفر ابوزید در
 پاسخ ابن ابی‌الحدید درباره چرایی عمل نکردن صحابه به نصوص امامت حضرت علی علیه السلام،
 حدیث ادعایی ابوبکر را مطرح می‌کند. (ابن‌ابی‌الحدید، همان: ج ۱۲، ص ۸۶ و ۸۸)

تحلیل و بررسی

حدیث منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله از جعل‌های طراحان آن است که قرینه‌های زیر شاهد بر آن است.

۱. ادعا نشدن این حدیث در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله

نخستین نکته‌ای که جعلی بودن حدیث منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله را آشکار می‌کند طرح آن
 در جریان سقیفه است. ابوبکر و عمر برای اثبات حکومت خود در برابر استدلال‌های متقن
 و متواتر پیامبر صلی الله علیه و آله - که بر معرفی و نصب علی علیه السلام به عنوان امام و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله
 دلالت دارند - و نیز در برابر طرفداران حضرت که بر نصوص پیامبر تمسک می‌کردند،
 چنین حدیثی را جعل کردند. پرسش این است که اگر به واقع حدیث یاد شده وجود
 داشت، چرا پیش از رحلت پیامبر کسی از وجود آن خبر نداشت. امثال ابوبکر و عمر که
 حکومت را از علی علیه السلام گرفتند، آن حدیث را پس از رحلت پیامبر ادعا کردند؛ زمانی که
 برای تکذیب آن توسط پیامبر مجالی باقی نمانده بود.

۲. طراحان سقیفه؛ طراح و گواهی‌دهندگان حدیث

طراح اصلی و اولیه حدیث یاد شده، ابوبکر آن هم در برابر حضرت علی علیه السلام است.
 گواهی‌دهندگان وی عمر، ابو عبیده، سالم، غلام ابو حذیفه و معاذ بن جبل هستند (سلیم بن
 قیس، همان: ص ۱۵۴) که همگی از طرفداران نخستین ابوبکر در ادعای خلافت وی
 هستند، بلکه آنان پیش‌تر در کعبه هم پیمان شدند و میان خود معاهده‌ای نیز امضاء کردند

که به هر وسیله‌ای، حکومت را از اهل بیت پیامبر برابند. حضرت خود توطئه آنان، یعنی ابوبکر و گواهی‌دهندگان به سود او را در نقد جعل حدیث ابوبکر افشا کرد. (همان؛ نیز: مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۲۸، ص ۱۱۱ - ۹۶)

پرسش این است که اگر به واقع چنین حدیثی وجود داشت، چرا صحابه دیگر آن را مطرح نکردند. صحابه‌ای مانند سلمان، ابوذر، مقداد، زبیر، با تکذیب آن از نصوص امامت حضرت علی علیه السلام جانب داری کردند که گزارش روایت‌های آنان در تاریخ ثبت شده است. با این وضعیت، در درستی حدیث منسوب می‌توان تردید کرد و بلکه با شواهد دیگری در جعلی بودن آن یقین کرد.

۳. جلوگیری عمر از نوشتن آخرین وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله

هنگام درخواست قلم و کاغذ از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله برای نوشتن آخرین وصیت خویش، عمر به تکاپو افتاد و با راه کارهای مختلف از جمله نسبت دادن هذیان به رسول الهی - العیاذ بالله - از اجرای آخرین وصیت پیامبر جلوگیری کرد.

پرسش این است که اگر به واقع پیامبر الهی از نصوص امامت علی علیه السلام برگشته بود، چرا عمر از آوردن قلم و کاغذ به واهمه افتاد و نگذاشت حضرت وصیت خود را عملی سازد؟ آیا جز این است که اساساً نسخی در میان نبوده است و پیامبر صلی الله علیه و آله برای آخرین بار می‌خواست امامت علی علیه السلام را تثبیت کند، ولی متأسفانه آنان که سودای خلافت را در سر داشتند، مانع پیچیده شدن نسخه شفا بخش پیامبر صلی الله علیه و آله شدند.

۴. تکذیب علی علیه السلام و دیگر صحابه

دلیل دیگر بر جعلی بودن حدیث یاد شده، تکذیب آن از سوی امام علیه السلام در همان زمان یعنی به هنگام استناد ابوبکر به آن حدیث است. بعدها هر کس مانند طلحه به آن حدیث استناد می‌کرد، این تکذیب حضرت تکرار می‌شد.

حال مسلمانان دو راه بیش‌تر ندارند: یا باید حدیث ادعایی ابوبکر و چهار نفر از حامیان وی را بپذیرند که لازمه آن این است که - العیاذ بالله - حضرت علی علیه السلام با علم به نسخ امامت خویش، باز به نصوص امامت استناد و حدیث ابوبکر را تکذیب می‌کند؛ این یعنی نسبت کذب و عصیان و دست‌یابی به حکومت به هر نحو ممکن؛ هر چند تکذیب روایت پیامبر صلی الله علیه و آله.

همچنین لازمه پذیرش حدیث ادعای ابوبکر، تکذیب صحابه‌ای چون عباس، ابن عباس، سلمان، ابوذر، مقداد و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام و دیگر امامان است که بعدها به اصل نصب تأکید می‌کردند.

افزون بر این لازمه باطل، اهل سنت بر آن هیچ دلیلی را نمی‌توانند اقامه کنند. راه دوم این است که مسلمانان به پیروی از امام علی علیه‌السلام، حدیث ادعایی ابوبکر را جعلی بدانند و ملتزم شوند که ابوبکر و چند نفر حامی وی برای دستیابی به حکومت، آن حدیث را جعل کردند که به دلایل این فرضیه پیش‌تر اشاره شد.

افزون بر این، با توجه با اینکه حضرت علی علیه‌السلام از اهل بیت نبی است و از باب «اهل البیت اعلم بما فی البیت» به جریان امامت و خلافت از دیگران آگاه‌تر است، ما باید رویکرد وی را بپذیریم.

وجه سوم در تأیید موضع حضرت علی علیه‌السلام، اطلاق نصوص قرآنی و روایی پیامبر درباره امامت آن حضرت است که در جای خود آمده است.

۵. اعتراف‌های خلیفه دوم بر نصب

عمر به حقانیت، اولویت و از همه مهم‌تر، به اصل نصب امامت و خلافت حضرت علی علیه‌السلام از سوی پیامبر بارها اعتراف کرده بود. (ابن ابی‌الحدید، همان: ج ۱۲، ص ۸۲ - ۷۸ و ج ۲، ص ۵۷)

بر این اساس، در این اعتراف‌ها، عمر نه تنها هیچ سخنی از اصل نسخ به میان نمی‌آورد، بلکه به اصل نصب نیز اذعان می‌کند. حتی در مواردی، برای توجیه خلافت خود و خلیفه پیشین به توجیه‌هایی مانند جوانی حضرت، سرپیچی عرب از پذیرفتن خلافت وی استناد می‌کند. پس در واقع، اصل نسخی در کار نبود؛ زیرا اگر واقعیت داشت اولاً بر اعتراف‌های عمر وجهی باقی نمی‌ماند؛ ثانیاً عمر و ابوبکر به جای توجیه تراشی برای حذف حضرت از صحنه حکومت، همواره به اصل نسخ و حدیث ادعایی ابوبکر روی می‌آوردند در صورتی که هرگز این گونه نیست.

۶. تعیین حضرت در شورای شش نفره خلافت

اگر حدیث ادعایی ابوبکر و عمر درباره جمع نشدن نبوت و خلافت در خاندان پیامبر

درست می‌بود و خداوند از آن کراهت داشت، چرا عمر حضرت علی علیه السلام را جزء شش نامزد حکومت قرار داد و با این کار، صلاحیت وی را برای خلافت تأیید کرد. اگر بنا به حدیث ادعایی ابوبکر، حضرت علی برای خلافت صلاحیت ندارد، چرا عمر وی را جز شورای خلافت قرار داد؟

۷. تعارض نداشتن حدیث با قرآن

آیات فراوانی درباره امامت حضرت علی علیه السلام مانند آیه تطهیر، انذار، ولایت، تبلیغ، اکمال دین و اولی الامر وارد شده است که به موجب آن‌ها، حضرت علی علیه السلام امام و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله است و چون نصب حضرت در قرآن و از سوی خداوند صورت گرفته است، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مأمور ابلاغ آن بود و نمی‌توانست از پیش خود آن را تغییر دهد. بر این اساس، ادعای نسخ امامت و حکومت حضرت مخالف آیات قرآن است. افزون بر این که به هنگام تعارض روایتی با قرآن، مبنا قرآن است. به ویژه روایت مورد ادعا، روایتی باشد که تنها چهار یا پنج نفر با انگیزه‌های سیاسی آن را گزارش کرده باشند که شواهد و ادله‌ای نیز بر جعل آن وجود دارد.

۸. حکومت غیر علی علیه السلام مخالف مبانی دینی

در قرآن و روایت‌های اسلامی برای حاکم اسلامی، شرایطی وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها افزون بر عدالت و تقوا، افضلیت و اعلی‌ت است؛ به گونه‌ای که حاکم دینی از دیگران باید از نظر صلاحیت افضل باشد؛ چنان‌که آیه شریفه ذیل می‌فرماید:

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.
(یونس: ۱۰)؛ (۳۵)

این آیه کسی را که به واقع و لزوماً هادی حق باشد، سزاوار تبعیت و حاکمیت می‌داند؛ یعنی شخص هادی باید در امر هدایت، معصوم باشد و خود تنها با تأیید الهی هدایت یافته باشد و دیگران به واسطه وی هدایت یابند؛ وگرنه شخص غیرمعصوم از نظر منطقی، نمی‌تواند هادی به حق باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۲، ص ۲۶۹؛ ج ۱۰، ص ۵۵) همچنین در صورت نبود امام معصوم، از مفهوم آیه می‌توان دریافت که اگر دو نفر هادی باشند، ولی یکی از دیگری شایسته‌تر باشد، ملاک تبعیت در وی به همان اندازه بیشتر خواهد بود. بر

این اساس، بنا بر مبنای شیعه (عصمت علی علیه السلام) یا بر مبنای اهل سنت که بر اعلم بودن آن حضرت بر شیخین اذعان دارند، مقام علی علیه السلام شایسته هدایت به سوی خداوند است و دیگران نیز می‌بایست به وی مراجعه می‌کردند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز شرط حاکمیت را برخوردارگی از «اعلمیت» می‌داند:

ما ولت امة قطّ امرها رجلاً و فیهم اعلم منه الا لم یزل امرهم یدهب سفلاً حتی یرجعوا الی ماترکوه. (سلیم بن قیس، ۱۳۸۱: ص ۲۰۵)

پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث معروف ثقلین، لزوم تبعیت از عترت خود را سفارش فرمود.

در اینکه علی علیه السلام از دیگر خلفا برای خلافت شایسته‌تر بود، شیعه برای آن اجماع دارد و گروهی از معتزله از اهل سنت نیز آن را می‌پذیرند.

افزون بر این، ابوبکر بارها اعتراف می‌کند که من شایسته برای حکومت شما نیستم، بروید شخص دیگری را برگزینید؛ در حالی که علی علیه السلام میان شماست. (ابن ابی‌الحدید، همان: ج ۱، ص ۱۶۸)

بر این اساس، با وجود شخص اعلمی مانند علی علیه السلام بدون در نظر گرفتن نصوص دینی، به خلافت امثال ابوبکر و عمر نوبت نمی‌رسد؛ چنان‌که گفته شد اگر به فرض که درباره علی علیه السلام نصی نیز نبوده است، مردم می‌بایست شخص اعلم و افضل، یعنی حضرت علی علیه السلام را برای خلافت برمی‌گزیدند.

با وجود این، پیامبری که خود، آیه قرآن را درباره لزوم تبعیت از هادی حق آورده است و حدیث لزوم دارا بودن صفت اعلمیت برای حاکم و حدیث عترت از او است، چگونه ممکن است بر خلاف قرآن و حدیث خود، از تعیین و نصب خلیفه افضل و اعلم، عدول ورزد و به اصطلاح، آن را نسخ کند؟!

حضرت علی علیه السلام در پاسخ ادعایی ابوبکر، پاسخ بالا را فرموده است. (همان، ص ۵ - ۲۰۴)

از این پاسخ بر می‌آید که با فرض پذیرفتن حدیث نسخ، باز حکومت از آن حضرت علی علیه السلام بود؛ زیرا وی تنها شخص دارای شرایط و صفات لازم در حد کمال بود و حدیث نسخ، تنها اصل نصب را نسخ، می‌کرد و از امامت و خلافت حضرت باز نمی‌داشت.

۹. توجیه ناپذیری اصل نسخ

اصل نسخ در احکام و قوانین فردی و اجتماعی و سیاسی، نه تنها امری ممکن است،

بلکه واقع نیز شده است، ولی هر نسخ و تغییری، علت قانع کننده‌ای می‌طلبد و بدون علت، هیچ حکم و قانونی تغییر نمی‌کند. با این مقدمه درباره ادعای حدیث منسوب به پیامبر از امثال ابوبکر و عمر، باید پرسید: اساساً چرا پیامبر ﷺ از این همه نصوص امام علی ﷺ - از آغاز نبوت تا پایان عمر - عدول کرد و آن‌ها را یک جا نسخ کرد؟ آیا امر خاصی رخ داده بود؟ آیا - العیاذ بالله - از علی ﷺ امری معارض با دین و گناهی صادر شده بود؟ آیا شخص اعلم و افضلی غیر از علی ﷺ ظاهر شده بود؟

طراحان حدیث یاد شده باید به این پرسش پاسخ دهند.

۱۰. گذشت زمان نسخ

گفتیم که اصل صدور روایت ادعا شده جعلی است. افزون بر آن، از زمان صدور چنین روایت فرضی، پرسش می‌شود که به فرض پذیرش، پیامبر ﷺ آن را در چه زمانی ایراد فرموده‌اند. تا چند روز به آخر عمر شریفشان نه تنها از چنین روایتی خبری نبود، بلکه قرائن دیگری مثل حدیث دوات و قلم و بهانه‌های عمر از اجرای وصیت پیامبر ﷺ، خلاف مدعای آنان است. به دور از اشکال پیشین که چه رویداد مهمی رخ داد که پیامبر، حضرت علی ﷺ را پیش‌تر معرفی نکرد؟ نصوص امامت حضرت علی ﷺ را مردم بارها از آغاز نبوت تا نزدیک رحلت پیامبر ﷺ در جریان حدیث دوات و قلم، شنیده بودند. هزاران حاجی حاضر در غدیر خم، امامت علی ﷺ را شنیده و آن را در شهرهای خود نقل کردند. تکلیف هزاران مسلمانی که حدیث ادعایی ابوبکر را نشنیده بودند و به نصوص امامت علی ﷺ اعتماد کردند، چیست؟

پس از این ماجرا برمی‌آید که زمان نسخ اصل مهمی چون امامت حضرت علی ﷺ گذشته بود و حدیث ادعایی ابوبکر و شاهدان آن، در اندازه‌ای نبود که برای دیگران یقین آور باشد. از این رو، امثال علی ﷺ، سلمان، ابوذر، مقداد و قبیله بنی‌هاشم و دیگر صحابه از امامت علی ﷺ طرفداری می‌کردند و اگر با ابوبکر هم بیعت کردند، تحت فشار بود.

توجیه نهم: اثبات اصل خلافت نه خلافت بلافصل

آخرین شبهه یا دفاعیه اهل سنت از نظر خود در مقابل نصوص صریح خلافت حضرت علی ﷺ این ادعاست که نصوص امامت و خلافت وارد از پیامبر با واژگانی مانند «امامت»،

«خلافت»، «امام المتقین»، تنها امامت و خلافت حضرت را ثابت می‌کند و در مقام نفی امامت و خلافت دیگرانی مانند سه خلیفه اول نیست.

تفتازانی پس از گزارش روایت‌های صریح نبوی درباره خلافت علی علیه السلام، در توجیه آن‌ها می‌نویسد:
ولو سلم فغایته اثبات خلافته لانفی خلافة الآخرین. (تفتازانی، ۱۴۲۲ق: ج ۳، ص ۵۰۷)
وی به نوعی درصدد بیان این اصل است که اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند.

تحلیل و بررسی

این توجیه، از توجیه‌های سست اهل سنت است که بر خلاف ظهور، بلکه نص روایت‌های امامت و خلافت نبوی و نیز بر خلاف عقل و عقلا است که به توضیح آن می‌پردازیم:

۱. ظهور آیات در خلیفه و امام بلافصل

اگر به آیات امامت حضرت علی علیه السلام مانند آیه ولایت: «إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ...»، آیه تبلیغ و اکمال دین: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ... الْيَوْمَ يَنْسَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا» (مانده (۵): ۳)، آیه اولی الامر: «أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء (۴): ۵۹)، نگاهی دوباره بیندازیم، روشن می‌شود که این آیات درصدد بیان، اعلام و نصب جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و حاکم بعدی آن هم بدون فاصله هستند. آیات یاد شده دلالت می‌کنند که حاکم مسلمانان، خدا، رسولش و کسانی با شرایط خاص - که تنها بر علی علیه السلام تطبیق می‌کند - هستند. به بیان حقوقی، این آیات در مقام تبیین یک اصل مهم دینی، یعنی کیستی حاکم و خلیفه بعدی هستند و در این مقام، ویژگی‌هایی را بیان می‌دارند که تنها به حضرت علی علیه السلام انطباق می‌کند. اگر حاکم و خلیفه مسلمانان، جز علی علیه السلام شخص یا اشخاص دیگری می‌توانستند باشند، این پرسش مطرح می‌شد که چرا آیات قرآنی، صفات و شرایط آن‌ها را معرفی نکرده است؟ لازمه معرفی نشدن، تأخیر، بلکه ترک بیان و به بیان صریح‌تر، رها کردن مخاطبان در جهل است که این امر از شأن آخرین کتاب آسمانی - که خود را «تبیان لکل شیء» معرفی می‌کند، به دور است.

۲. نص روایات نبوی در خلیفه بلافصل

افزون بر آیات قرآنی و روایت‌های نبوی، ظاهر و نص و صریح، در امامت و خلافت بدون فصل حضرت علی علیه السلام است. پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث دعوت که در منزل خویش و با

حضور اقوامش بر گزار شد، تصریح فرمود که هر که دعوت او را پاسخ گوید او وصی و خلیفه ایشان در میان آنان خواهد بود. «علی آن یکون اخی و وصی و خلیفتی فیکم؟». در اینجا آیا مراد حضرت، خلیفه بدون فصل یا با فصل است؟
از میان احادیث دیگر نبوی که صریح در خلافت بلا فصل است، در ادامه به سه روایت بسنده می‌کنیم:

«فان علیا ولیکم بعدی». (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق: ج ۷، ص ۳۶۹)

«یا علی انت الامام و الخلیفة بعدی». (ابن عساکر، ۱۴۱۷ق: ج ۴۲، ص ۴۲ و ۴۳)

آیا این حدیث‌ها، نص در بیان امامت بلا فصل حضرت علی علیه السلام نیست؟! مگر اینکه خواننده‌ای از اهل سنت باز بر خلاف نص و وجدانش بگوید: عبارت «بعدی» در حدیث، اطلاق دارد و شامل ۲۵ سال بعد نیز می‌شود؟!

۳. عموم روایت‌های نبوی

افزون بر نص روایت‌های نبوی، از عموم آن‌ها نیز می‌توان امامت و خلافت بلا فصل حضرت علی علیه السلام را استنباط کرد. این روایت‌ها بر امامت عام دلالت دارند و از زمان صدور، معتبر و حجت بوده‌اند. امامت در معنای مرجعیت علمی و دینی، ولایت معنوی و رهبری حضرت علی، در عصر خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز معتبر بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بارها علی علیه السلام را مرجع علمی و دینی مردم و الهی معرفی کرده بود، ولی چون تحقق مسئله خلافت بر رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منوط بود، اعتبار آن نیز از آن زمان خواهد بود. اگر فعلیت اعتباری آن پس از گذشت زمان خاص - مانند دوره خلافت سه خلیفه اول - بود، لازم می‌شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر این امر تصریح می‌کرد. برای مثال، روایت «من کنت مولاه فعلی مولاه»، ولایت از جهت اولویت به تصرف، مرجعیت علمی و دینی و دوست داشتن با تمسک به عمومیت «مَنْ» در صدر روایت، شامل همه انسان‌ها در همه زمان می‌شود و تنها خلافت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به زمان پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موکول شده است، ولی اعتبار و صلاحیت آن و به بیان دقیق‌تر، انشاء و تنفیذ این مقام نیز از زمان صدور روایت بوده است. (اللكهنوی، ۱۴۱۴ق: ج ۹، ص ۲۶۸)

۴. روایت نبوی و رد خلافت شیخین

در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صحابه از خلافت و برخی نامزدهای احتمالی سؤال مانند ابوبکر، عمر و

علی علیه السلام می پرسیدند. در روایت‌ها آمده است پیامبر صلی الله علیه و آله از سخن گفتن درباره خلافت شیخین امتناع می کرد و وقتی از علی علیه السلام پرسش می شد، پاسخ مثبت می داد. (کهنوی، ۱۴۱۴ق: ج ۹، ۲۷۵)

این تصریح پیامبر، دلیل روشنی بر مشروعیت نداشتن خلافت شیخین و مشروعیت خلافت بلافضل حضرت علی علیه السلام است.

۵. مخالف سیره عقلا

با نگاهی به سیره حاکمان در تاریخ، روشن می شود که آنان همواره در معرفی یا نصب جانشین برای خود بر آمده‌اند و برای این کار زمینه لازم آن را نیز فراهم آورده‌اند. یکی از این راه‌کارها، بیان ویژگی‌های لازم برای رهبری است که آن را بر فرد مورد نظر خود تطبیق داده‌اند. گاهی نیز آشکارا جانشین، حاکم و شاه پس از خود را به اسم به طور دقیق تعیین می کنند.

پرسش این است که در میان همه این حاکمان با این گونه وصیت‌ها و تعیین جانشینی، آیا کسی پرسیده است که منظور از جانشینی، آیا جانشین بلافضل یا با فاصله است؟ تاریخ چنین پرسشی را از هیچ حاکمی به یاد ندارد؛ زیرا این امر بر خلاف سیره عقلاست. عقلای عالم چنین نص و انتصاب‌هایی را بر جانشین بلافضل حمل می کنند.

همچنین اگر در فرد جانشین مشکل خاصی مانند کمی سن یا بیماری باشد، فعلیت یافتن چنین انتصابی بر رفع مشکل خاص متوقف می شود، ولی خوش‌بختانه اهل سنت و طراحان این شبهه، چنین شبهه‌ای را طرح نکردند و اساساً هیچ مشکلی در حاکمیت حضرت علی علیه السلام وجود نداشت، بلکه ایشان جامع و شایسته‌ترین فرد بر گزینه جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله بودند.

۶. متعدد نبودن جانشین

طراح شبهه یاد شده ادعا می کرد روایت‌های نبوی نهایت بر مشروعیت مطلق خلافت حضرت علی علیه السلام دلالت می کند و نافی مشروعیت خلافت دیگران نیست. در نقد این بخش از استدلال نیز باید گفت اگر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جانشین‌های متعددی معرفی می کرد، برای شبهه بالا مجالی باقی می ماند؛ زیرا با وجود تعدد جانشین و مشخص نبودن زمان‌بندی حکومت آنان، همگی از مشروعیت لازم برخوردار می شدند، ولی برابر دیدگاه مشهور اهل سنت، آنان مخالف و منکر وجود نص بر خلافت شخصی هستند و حتی حکومت ابوبکر

را نه با نص، بلکه با بیعت و غیره ثابت می‌کنند.

با این فرض، یعنی انحصار نصب به یک شخص خاص، اگر چنان شخصی بی درنگ در رأس مسند حکومت قرار نگیرد، تقدیم غیرمنصوص بر منصوص لازم می‌آید و آن برخلاف هدف نص است.

به دیگر سخن، افراد غیرمنصوص که در نظر شخص نصب‌کننده یعنی پیامبر و خداوند که عنوان «تابع» و شأن «مطیع» دارند، صلاحیت ندارند که امام و رهبر شخص «متبوع» - یعنی فرد منصوب و در اینجا علی علیه السلام - قرار گیرد. (کهنوی، همان، ج ۶، ص ۳۱ و ج ۹، ص ۳۲ و ۱۲۵)

۱۰۱

پیوست

۷. مخالفت با رأی علی علیه السلام و دیگر صحابه

اگر دیدگاه یاد شده پیش از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله رایج می‌بود، لازم می‌آمد این بحث در بحث‌های سیاسی آن زمان، مانند شورای سقیفه، استدلال‌های انصار و مهاجران مورد استناد واقع می‌شد، ولی در آن بحث‌ها هیچ اثری از آن نمی‌یابیم و از آن بر می‌آید فرضیه تعدد خلفا و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله اساساً مطرح نبوده است.

افزون بر این، اگر مقصود از خلافت و امامت حضرت علی علیه السلام نه بی فاصله، بلکه با فاصله بود، حضرت خودش نیز باید به آن تن می‌داد و لازم نبود در خانه زهرا علیها السلام تحصن کند یا با حضرت زهرا علیها السلام و امام حسن و حسین علیهم السلام شبانه به خانه شرکت کنندگان در جنگ بدر - در مقام اشخاصی تأثیر گذار - بروند و برای به دست آوردن حکومت و درخواست یاری کنند. اگر حکومت حضرت با فاصله بود، چرا آن حضرت از غصب حق مسلم خویش سخن می‌گوید و همواره از هر سه خلیفه شکایت می‌کند.

چنین پرسش‌هایی پاسخ ندارند؛ مگر اینکه - العیاذ بالله - انتقادهای و شکواها و مخالفت‌های حضرت علی علیه السلام و صحابه نزدیکش را ناموجه بدانیم تا بدین سان، عمل سه خلیفه اول توجیه شود.

گفتنی است اصل «اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند» را خود اهل سنت درباره امامت حضرت علی علیه السلام نمی‌پذیرند؛ زیرا در این اصل، اثبات شیء و در اینجا خلافت بی فاصله حضرت، نخست باید این نوع حکومت و امامت پذیرفته شود تا به بحث نفی ماعدا نوبت برسد که پس از امامت بی فاصله حضرت علی علیه السلام، حکومت و خلافت از آن کیست؟

همچنین آیات و روایات‌ها اثبات‌کننده امامت حضرت علی علیه السلام تنها امامت بی فاصله

حضرت را اثبات می‌کند و درباره حکومت دیگران در نفی یا اثبات ساکت است. شیعه، امامت دیگر امامان را نیز با روایت دیگر نبوی و هم با روایت‌های حضرت علی علیه السلام اثبات می‌کند.

توجیه دهم: اختصاص امامت به ولایت معنوی

برخی از اهل تصوف که بیشتر ظواهر نصوص دینی را با نگره عرفانی و با گرایش خاص خود تأویل می‌کنند، نصوص امامت را نیز با چنین رویکردی تأویل کرده‌اند. آنان امامت را نه در رهبری سیاسی و اجتماعی، بلکه در امور معنوی و طی راه طریقت و خبردادن از اسرار غیبی تفسیر کرده‌اند. محی‌الدین عربی خلیفه را به دو نوع خلیفه الهی و دیگری خلیفه از سوی پیامبر تقسیم می‌کند. اولی را نصب ناشدنی و دومی را قابل نصب می‌داند، ولی تأکید می‌کند که رسول خدا از دنیا رفت؛ در حالی که برای خلافت پس از خود برای کسی نصی نداشت؛ زیرا پیامبر می‌دانست در میان امت کسی هست که خلافت را از پروردگارش اخذ کند:

اخذ الخلیفة عن الله عین ما أخذ منه الرسول فنقول فیه بلسان الکشف خلیفة الله و بلسان الظاهر خلیفة رسول الله و لهذا مات رسول الله (ص) و ما نص بخلافة عنه الی احد ولا عتیه لعلمه ان فی أمته من يأخذ الخلافة عن ربه. (محی‌الدین، ۱۳۷۰: فص داودی)

مقصود وی از ولایت، همان ولایت باطنی است که به نص و نصب نیازی ندارد. بر خلاف ولایت سیاسی که چون امر قرار دادی و اعتباری است، به نصب نیازمند است.

تحلیل و بررسی

از آنجا که این گرایش با نصوص فراوان قرآنی و روایی دلالت‌کننده بر تفسیر جامع‌نگر از امامت ناهم‌خوان است و سستی آن از مطالب پیشین روشن می‌شود، به پاسخ این شبهه نمی‌پردازیم.

توجیه‌های دیگر

خلیفه دوم و طرفدارانش مانند ابو عبیده بن حجاج در زمان انتخاب خلیفه اول و نیز بعدها برای دفاع از اقدام سیاسی خود، به توجیه حذف علی علیه السلام از صحنه حکومت پرداختند که بهانه‌ای بیش نبود. در اینجا به بررسی کوتاه آن بسنده می‌شود.

۱. جوانی حضرت: در نقد این شبهه باید گفت: اولاً ملاک، شایستگی و برخورداری از کمالات لازم است و به اعتراف همگان، آن حضرت از چنین شخصیتی برخوردار بود. ثانیاً: چنین اشکالی - العیاذ بالله - بر پیامبر اسلام ﷺ برمی‌گردد که چرا آن حضرت فرد جوانی را به حکومت برگزید افزون بر آن، اشکال دیگر بر پیامبر وارد می‌شود که چرا وی در آخرین روزهای عمر شریفش، جوانی ۱۸ ساله به نام اسامه را به عنوان فرمانده لشکر اسلام انتصاب نمود؟

ابن عباس پاسخ‌های یاد شده و دیگر پاسخ‌ها را به خلیفه دوم بازگو کرده است که در تاریخ ثبت شده است. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۷ ق: ج ۱۲، ص ۴۶؛ ج ۶، ص ۴۵؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۷ ق: ج ۴۲، ص ۳۲۹)

۲. اهل مزاح بودن: اگر مقصود از آن، مزاح‌های افراطی باشد که با واقعیت‌ها هم‌خوانی ندارد؛ پیامبر اسلام ﷺ در پاسخ شکایت برخی از علیؑ، می‌فرمود: علی در انجام دادن فرایض دینی خشن و قاطع است. (ابن‌کثیر، ۱۴۱۹ ق: ج ۷، ص ۳۶۹، ۳۶۸)

خود حضرت علیؑ نیز آن را تکذیب فرموده است. (نهج‌البلاغه، خطبه ۸۳ و ۸۴) اساساً چرا عمر حضرت را جزء شش نفر برای خلافت پس از خود قرار داد. اگر ویژگی اهل مزاح بودن مانع حکومت وی بود، چرا عمر حضرت علیؑ را در معرض حکومت تعیین کرد؟ ابن‌ابی‌الحدید نیز چنین نسبتی را تکذیب کرده است. (همان، ج ۶، ص ۳۲۸ و ۳۲۹)

خلیفه دوم به توجیه‌های دیگری همچون نپذیرفتن قریش، کراهت جمع نبوت و امامت در یک خاندان و دوست نداشتن قبیله خود نیز استناد می‌کرد که پاسخ آن‌ها از مطالب پیشین روشن می‌شود.

نتیجه‌گیری

با تأمل بی‌طرفانه و بدون هیچ پیش‌فرض در توجیه‌های ده‌گانه نصوص دینی اثبات‌کننده امامت و خلافت بی‌فاصله علیؑ، روشن می‌شود این توجیه‌ها در مقابل نصوص قطعی دلالتی و سندی، استحکامی ندارد و توان معارضه با آن‌ها را ندارد. برادران اهل سنت تنها برای فرار از محذور عمل صحابه در حاشیه راندن حضرت علیؑ، به چنان توجیه‌هایی پرداختند، ولی آنان - آگاهانه یا ناآگاهانه - در عمل موضع پیامبر اسلام ﷺ و شخص

علی علیه السلام و دیگر صحابه طرفدار آن حضرت همچون شهاب اهل الجنة، سلمان، ابوذر و مقداد را تخطئه کردند؛ در عمل، اهل سنت از این محذور رهایی ندارند.

چنین بحث‌هایی در حوزه اندیشه و از باب تضارب آراء طرح می‌شود و نباید از آن برداشت غیرعلمی داشت. فلذا اگر رنجش خاطری از این قلم متوجه برادران ایمانی اهل سنت گردد، پیشاپیش عذر می‌خواهم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ

۱. ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷ق، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲. ابن اثیر، تاریخ کامل، ۱۳۹۹ق، بیروت، دار بیروت.
۳. ابن خلدون، ۱۴۲۱ق، تاریخ ابن خلدون، بیروت، دار الفکر.
۴. ابن عساکر، ۱۴۲۱ق، تاریخ مدینه دمشق، بیروت، دار الفکر.
۵. ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، البدایة و النهایة، بیروت، دار المعرفه.
۶. بغدادی، ابوبکر، ۱۴۱۷ق، تاریخ بغداد، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۷. بی آزار شیرازی، عبدالکریم، ۱۳۸۱، همبستگی مذاهب اسلامی، تهران، انتشارات الهدی.
۸. تفتازانی، سعدالدین، ۱۴۲۲ق، شرح المقاصد، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۹. حائری یزدی، بی تا، حکمت و حکومت، لندن، بی تا.
۱۰. میرجهانی، حسن، ۱۳۸۸ق / بی تا، مستدرک نهج البلاغه.
۱۱. محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۷۹، موسوعه الامام علی علیه السلام، تهران، مؤسسه دارالحدیث.
۱۲. _____، ۱۴۱۶ق، میزان الحکمة، قم، تبلیغات اسلامی.
۱۳. سلیم بن قیس هلالی، ۱۳۸۱، کتاب سلیم بن قیس، با تحقیق: محمدباقر انصاری زنجانی، قم، انتشارات دلیل ما.
۱۴. سمنانی، علامه، ۱۳۸۴، منهاج عملی للتقرب الی اخواتنا المسلمین، الوحده الاسلامیه او التقرب بین المذاهب الاسلامیه، تهران، المجمع العالمی للتقرب بین المذاهب الاسلامیه.
۱۵. شرف الدین، ۱۴۱۶ق، المراجعات، بیروت، مؤسسه الأعلمی.
۱۶. شوشتری، محمدتقی، ۱۳۷۶، بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، تهران، امیرکبیر.
۱۷. طبری، ابوجعفر، تاریخ طبری، ۱۴۲۴ق، بیروت، دار و مکتبه الهلال.
۱۸. عاملی، شیخ حر، ۱۴۰۱ق، وسائل الشیعه، تهران، المکتبه الاسلامیه.
۱۹. عبدالرزاق، بی تا، علی الأسلام و اصول الحکم، قاهره، هیئة المصریه العامه للکتاب.
۲۰. قبانچی، احمد، ۲۰۰۴م، خلافة الامام علی بالنص ام بالنصب، قم، منشور سیدی.
۲۱. قدردان قراملکی، محمدحسن، ۱۳۷۸، سکولاریسم در مسیحیت و اسلام، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۲. _____، ۱۳۸۶، آیین خاتم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۲۳. _____ ۱۳۸۵، قرآن و سکولاریسم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۴. قلمداران، حیدرعلی، بی تا، *شاهراه اتحاد*، با مقدمه: سیدابوالفضل برقی، بی جا، بی تا.
۲۵. _____ ۱۳۸۵ق، *حکومت در اسلام*، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۲۶. کلینی، ثقة الاسلام، ۱۳۶۳، *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۷. اللفکنوردی، سیدحامد حسینی، ۱۴۱۴ق، *خلاصه تفنحات الأزهار*، به اهتمام: سیدعلی میلانی.
۲۸. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الأنوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء.
۲۹. محی الدین عربی، ۱۳۷۰، *فصوص الحکم*، تهران، نشر الزهراء.
۳۰. مقاله «امامت و خلافت»، مندرج همبستگی *مذاهب اسلامی*، الهدی، تهران.
۳۱. واعظزاده خراسانی، محمد، *مجله مطالعات اسلامی*، ش ۶۰.
۳۲. _____ بی تا، *مجله نهج البلاغه*، ش ۴ و ۵، صاحب امتیاز بنیاد نهج البلاغه، تهران.

